

# عوامل زمینه‌ساز درونی انحرافات اخلاقی در آئینه نهج البلاغه و بیانات رهبر انقلاب اسلامی<sup>۱</sup>

خدیجه نظری<sup>۲</sup>

## چکیده

انسان، موجودی دو بُعدی است که از یک سو رو به عالم خلق و مادیات دارد و می‌تواند از حیوان پست‌تر شود و از سوی دیگر، رو به عالم امر و مجردات دارد و می‌تواند به مرتبه‌های اعلی‌انسانیت برسد. انسان، برای اینکه بتواند به کمال انسانیت صعود کند، باید علل و عواملی که زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی است را بشناسد و با جهاد نفس و مبارزه با آن عوامل، به مقام کمال انسانیت برسد. علل و عواملی که زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی انسان است و مانع رسیدن او به مقام خلیفه‌اللهی است، گاه مربوط به بُعد ادراکی و بینشی اوست و گاه با بُعد تحریکی و گرایشی وی مرتبط است. این پژوهش که با روش تحلیلی-توصیفی است و جمع‌آوری اطلاعات در آن با مطالعه منابع و متون کتابخانه‌ای انجام شده است، به این نتیجه دست یافته است که منشأ انحرافات اخلاقی از نظر نهج البلاغه و بیانات رهبری، عدم توازن عقل و عواطف است. مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی فرد که مربوط به بُعد ادراکی و بینشی و عقل نظری او است، عبارتند از: جهل، تکیه بر حدس و گمان و استبداد رأی که باعث می‌شود پرده‌های بر قوای ادراکی و بینشی او نشینند و ترازوی سنجش عقل، توازن خود را از دست بدهد و به جای ورود به وادی تعقل و یقین، به خیال و گمان و خودمحوری در اندیشه گرفتار شود و در نهایت از درک حقایق حق محروم شود. دسته دیگر عوامل که مربوط به بُعد تحریکی و گرایشی و عقل عملی انسان است عبارتند از: دل‌بستگی‌های مادی، عشق بیجا و مفرط که باعث می‌شود بر دل انسان زنگار نشینند و چشم دلش، نابینا شود و در نهایت، عقل عملی او که محافظ روح انسان در برابر طغیان شهوات و طوفان غضب است، ضعیف شود. واژه‌های کلیدی: انحرافات اخلاقی، عقل نظری، عقل عملی، نهج البلاغه، امام خامنه‌ای.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۸

۲. طلبه سطح ۳ تفسیر و علوم قرآنی، مؤسسه آموزش عالی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، بندرعباس khadijeh31365@gmail.com

## مقدمه

مرگ ارزش‌های اخلاقی، سبب انحراف و انحطاط از مسیر انسانیت است. امروز جوامع انسانی دچار بحران‌های بزرگ معنوی شده‌اند و در بُن بست مشکلات روحی و روانی ناشی از انحرافات اخلاقی به سر می‌برند. انحراف و رویگردانی از ارزش‌های اصیل انسانی و اخلاقی و حاکمیت بیبند و باری و غلبه هوای نفس و افسار گسیختگی قوای نفسانی از سلطه عقل، به طور فزاینده‌ای بر انحرافات اخلاقی و تیرگی دلها می‌افزاید و نور معنویت را که سبب تشخیص حق از باطل است، به کلی از بین می‌برد. در چنین وضعیتی، تنها راه نجات انسان معاصر، پناه بردن به دستوره‌های الهی است. نسخه کامل هدایت زندگی بشر، در قرآن و سنت آمده است. از آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام نظیر نهج البلاغه و صحیفه سجادیه به عنوان تفسیر قرآن و قرآن ناطق و قرآن صاعد یاد می‌شود که نسخه و برنامه کاملی برای زندگی انسان است و با تاسی و چنگ زدن به آنها، انحراف و انحطاطی نخواهد بود.

عوامل زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی در آموزه‌های نهج البلاغه از زوایای متفاوت نظیر عوامل داخلی، در دو بُعد بینشی و گرایشی فرد و عوامل خارجی، مانند عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، ارزیابی شده است. با توجه به اینکه خداوند رسولان خود را در راستای ایجاد مکارم اخلاقی برای مردمان فرستاده و نیز خاستگاه دستوره‌های مهم و اصیل امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نهج البلاغه تبیین شده است، با بررسی عوامل زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی از منظر نهج البلاغه، می‌توان انسان را به هدف خلقت نزدیکتر نمود.

این مقاله که با روش تحقیق کتابخانه‌ای سامان یافته است، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی انسان است که او را از مرتبه اعلی علّیین به مرتبه پست اسفلین سافلین تنزل می‌دهد. با نگاهی اجمالی به پیامدهای انحطاط و انحرافات اخلاقی در جهان معاصر، ضرورت چنین پژوهشی در سایه کلام فوق بشری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که وحی الهی را تفسیر می‌کند و برنامه کاملی برای زندگی بشر ارائه می‌دهد، بایسته است.

## ۱. عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاق فردی

علل و عواملی که زمینه ساز انحرافات اخلاقی انسان است و مانع رسیدن او به مقام خلیفه الهی است، گاه مربوط به بُعد ادراکی و بینشی اوست و گاه با بُعد تحریکی و گرایشی وی مرتبط است. تبیین این عوامل در نهج البلاغه و بیانات مقام معظم رهبری به شرح ذیل است.

### ۱-۱. عوامل بینشی

عوامل بینشی، مربوط به عقل نظری هستند. حکما اصطلاحی دارند که عقل را به دو قسم تقسیم می‌کنند: عقل نظری و عقل عملی. البته مقصود این نیست که در هر کسی دو قوه عاقله هست، بلکه مقصود این است که قوه عاقله انسان دو نوع محصول فکر و اندیشه دارد که از اساس با هم اختلاف دارند: افکار و اندیشه‌های نظری و افکار و اندیشه‌های عملی (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۲۳، ص ۷۱۳). به عبارت دیگر، مدرکات عقل دو نوع است: یکی حقایق موجود در جهان که وجود دارد و مربوط به عمل خارجی نیست و به آن عقل نظری گویند و دیگری ملکات و افعال خارجی، یعنی زیبایی‌هایی که باید انجام و زشتی‌هایی که باید ترک شود که به آن، عقل عملی گویند که همان وجدان اخلاقی است (جزایری، ۱۳۸۸: ص ۷۰). برخی از مدرکات، اموری هستند که در ارتباط با عمل نیستند و از محدوده عمل بیرون می‌باشند. عقل از این نگاه «عقل نظری» نامیده میشود. بعضی از مدرکات در اختیار و در پیوند با عمل است و عقل از این نگاه، «عقل عملی» نامیده میشود. عقل نظری، مانند علم به مبدأ و معاد، و عقل عملی، همچون علم به تهذیب نفس است (مطهری، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۲۹). عقل نظری، همان است که مبنای علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه الهی است. این علوم، همه در این جهت شرکت دارند که کار عقل در آن علوم، قضاوت درباره واقعیتهاست که فلان شیء این طور است و یا آن طور؟ فلان اثر و فلان خاصیت را دارد یا ندارد؟ آیا فلان معنا حقیقت دارد یا ندارد؟ اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی است، مبنای اصول اخلاقی است، و به قول قدما، مبنای علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدُن است. عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی و حُسن و قبح و باید و نباید و امر و نهی و امثال

اینها را خلق می‌کند. راهی که انسان در زندگی انتخاب می‌کند، مربوط به طرز کار کردن و طرز قضاوت عقلی عملی اوست و به طور مستقیم، ارتباطی به طرز کار و طرز قضاوت عقل نظری وی ندارد (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۲۳، ص ۷۱۳).

به تعبیر دیگر، عقل عملی از عقل نظری استمداد می‌کند. عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی، و حُسن و قبح، و باید و نباید، و امر و نهی را خلق می‌کند و به انسان یاد می‌دهد چه راهی را در زندگی باید پیش گیرد و مبنای زندگی، علوم اصول اخلاقی است، ولی در عقل عملی مورد قضاوت، واقعیتی از واقعیت‌ها نیست که آیا اینچنین است یا آن چنان؛ بلکه مورد قضاوت، وظیفه و تکلیف است که آیا باید این کار را بکنم یا آن کار را؟ این طور عمل کنم یا آن طور؟ (ایزدی، ۱۳۸۴: ص ۷۰). از عوامل مهم در گرفتارشدن به انحرافات اخلاقی، عدم شناخت مواردی است که مانع ورود انسان به وادی تعقل و یقین می‌شود و او را به وادی وهم و خیال و استبداد رأی گرفتار می‌کند. از این رو لازم است به تعدادی از عوامل بینشی زمینه ساز انحرافات اخلاقی اشاره شود.

#### ۱-۱-۱. جهل

از جمله معانی «جهل» در قرآن کریم، طغیان غرائز و تسلط هوس‌های سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است. در این حالت، علم و دانش انسان به گناه، گرچه از بین نمی‌رود، اما تحت تأثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و در عمل، بی‌اثر می‌شود و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، در عمل با جهل و نادانی برابر خواهد بود، ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد، بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر اینکه از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۹۹).

جهل، یکی از مهلکات قوه عاقله و بینش و ادراک است که در بُعد بینش، انسان را دچار انحرافات اخلاقی می‌کند. طی مسیر قرب الهی و زندگی سالم معنوی با جهل میسر نخواهد بود. نادانی، بی‌اطلاع بودن از فضایل، به معنای عام و وسیع برای انسان از مهلکات است و انسانی هم که اراده طی مسیر قرب الهی را نموده است، اگر دچار جهل باشد، یا از

ابتدای حرکت در جا میزند و نمی‌تواند قدم از قدم بردارد، یا معطل شده و یا به خطا خواهد رفت و در خطرات و مهالک گرفتار خواهد شد و به انحرافات اخلاقی و عقیده‌های کشیده می‌شود، زیرا جاهل بوده و از علم بهره‌ای ندارد. در نهج البلاغه، اشارات زیادی به تبعات حاصل از جهل و درمان آن با علم شده است. جهل، مانع حرکت در مسیر مثبت و مستقیم است، زیرا حرکت انسان مبتنی بر شناخت و علم است و تا انسان بینش کافی بدست نیابد، گرایش و انگیزه و اراده حرکت به سوی آن هدف نخواهد داشت. انسان جاهل، نمی‌تواند قدم در مسیر مستقیم بردارد. چنانکه پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ؛ ای علی، فقری شدیدتر از جهل نیست» (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۲۳)؛ زیرا جهل فقر بوده و انسان با دست خالی نمی‌تواند مسیر مستقیم قرب الهی و کمال را پیماید. باید حرکت کرد، اما حرکت بدون فرماندهی عقل و شناخت و معرفت، عملی نخواهد شد و خرابکاری‌های فرد بیش از درستکاری‌های او خواهد بود. چنانکه رهبر انقلاب اسلامی درباره جهل فرموده‌اند:

«امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است، چه ضربه‌ی سیاسی، چه ضربه‌ی نظامی و چه ضربه‌ی اقتصادی اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی، یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا اینکه معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند» (بیانات رهبری، ۲۶ / ۰۱ / ۱۳۷۹).

#### ۱-۱-۱. اقسام جهل

جهل و اقسام آن، یکی دیگر از اضداد یقین است. جهل، دارای اقسامی است که هر کدام به نوبه خود زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی در فرد است، چنانکه امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ إِلَى آخِرِهِ (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)؛ مردم سه دسته‌اند: دانایی که شناسای خداست، آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست و فرومایگانی رونده به چپ و راست که درهم آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند». جهل دارای اقسامی است که عبارتند از:

### یک. جهل بسیط

جهل بسیط به معنای جهل مصطلح بین مردم است که یک امر عدمی [از باب عدم و ملکه] و نقیض علم و طبعاً نقیض یقین است؛ زیرا یقین مرتبه‌ای از علم به شمار می‌رود. این جهل، مصیبتی بزرگ است و اغلب مفسد از آن سرچشمه می‌گیرد. از این رو، دوران قبل از بعثت رسول اکرم ﷺ، «عصر جاهلیت» نام گرفته بود، زیرا آن زمان، دوره انحطاط اخلاق بود (مظاهری، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۶۳). قرآن، زمان‌های همانند زمان ما را نیز عصر جاهلیت می‌نامد، زیرا از نظر عفاف و پاکدامنی در انحطاط قرار گرفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ...» (احزاب: ۳۳)؛ «و در خانه‌هایتان قرار گیرید و همچون دوره پیشین جاهلیت، خودآرایی نکنید...».

### دو. جهل مرکب

معنای مشهور و مصطلح جهل مرکب این است که انسان از واقعیت و نفس الامر آگاهی ندارد، اما خود را آگاه به آن می‌پندارد. بدین سان، جهل مرکب، مصیبتی بزرگ و مایه زیان دنیا و آخرت است (مظاهری، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۵۶). خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ آنان کسانی هستند که سعیشان در زندگانی به جایی نرسید، ولی می‌پندارند که نیکوکارند» (کهف: ۱۰۳-۱۰۴). زیان عمده این جهل، غفلت و ناهوشیاری است. چه تا زمانی که انسان خود را دانا می‌پندارد، درصدد رفع جهل و نادانی خویش بر نمی‌آید (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۱، ص ۲۸). چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

«وَرَجُلٌ فَسَّحَ جَهْلًا مَوْضِعَ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ عَادٍ [غَادِرٌ] فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ بَكْرٌ [بَكْرٌ] فَاشْتَكَّرَ مِنْ جَمْعِ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ حَتَّىٰ إِذَا ارْتَوَىٰ مِنْ مَاءٍ أَجِنٍ وَ [اَكْتَنَرَ] [اَكْتَنَرَ] [اَكْتَنَرَ] مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ... (نهج البلاغه، خطبه ۱۷)؛

مردی که مجهولاتی به هم بافته و در میان انسانهای نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است؛ در تاریکی‌های فتنه فرو رفته و از مشاهده صلح و صفا کور است. آدم نماها او را

عالم نامیدند، که نیست. چیزی را بسیار جمع آوری می‌کند که اندک آن به از بسیار است، تا آنکه از آب گندیده سیراب شود و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد».

یکی از نواقص بزرگ و جبران‌ناپذیر اخلاقی انسان، بی‌خبری از عیوب خویشتن است، بیشتر گمراهی‌ها و تباهی‌ها ناشی از جهل و ناآگاهی است. چه بسا صفات و ملکات ناپسندی که در اثر غفلت در خانه دل مسکن می‌گزینند و اساس بدبختی آدمی را پی‌ریزی می‌کنند. هنگامی که انسان بنده جهل خویشتن می‌شود، روح فضیلت در وجودش می‌میرد، اسیر شهوت و امیال گوناگون شده و از حریم سعادت جاویدان محروم و بی‌بهره می‌ماند. در این صورت هرگونه تلاش و راهنمایی اخلاقی منتهی به شکست منجر خواهد شد (موسوی لاری، ۱۳۷۸: ص ۸۶).

### سه. جهل متردد

جهل مرکب، معنای دیگری نیز دارد که چندان مصطلح نیست و البته دارای زبان کمتری است و آن، بی‌خبری از جهل و ناآگاهی خویش است. بدین معنی که جاهل نمی‌داند که جاهل است. این حالت، در واقع یکی از مصادیق غفلت است، زیرا گرفتار بدان، از جهل خویش غافل است، ولی امکان تنبه و هوشیاری او بیش از حالتی است که در بیان معنای مشهور جهل مرکب گفته شد.

این جهل، همان شک مصطلح است و اگر به صورت یک حالت در نیاید، امری طبیعی است که برای بسیاری از مردم پیش می‌آید و بلکه آن را پلی به سوی علم خوانده‌اند. آگاهی از این جهل، همانند آگاهی از جهل بسیط، می‌تواند به رفع آن بیانجامد و فرد را در زمره دانشمندان قرار دهد. اگر این جهل برطرف نشود، برخی اوقات موجب عقده می‌شود که دارای مفاسد بسیار، از جمله دشمنی با علم و دانش است؛ زیرا اگر شک برطرف نشود و احیاناً از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه منتقل شود، چنانکه در مورد تمایلات ارضا نشده چنین است؛ برای فرد، ایجاد عقده می‌کند و او بی‌آنکه متوجه باشد، از علم و آموختن، بیزار می‌شود. از این رو، کسی که ناآگاه و مردد است، باید بپرسد و شک خود را برطرف کند، همانطور که گرفتار جهل بسیط باید چنین کند. همچنین لازم است که تمام افراد، معلومات

خویش را در هر علمی به متخصصان آن، عرضه بدارند و از پدید آمدن جهل مرکب دوری جویند. سیره اصحاب ائمه علیهم السلام نیز چنین بوده است. شاید یکی از دلایل ثواب بسیاری که برای متعلم منظور شده، همان است که بیان شد. گاهی این جهل (شک)، به یک «حالت» برای انسان تبدیل می‌شود و صاحب آن حالت را در اصطلاح فقه، «کثیر الشک» یا «شکاک» و در اصطلاح فلسفه «سوفسطایی» و در اصطلاح عرف، «سواسی» می‌نامند. این حالت، بسیار خطرناک است و موجب زیانکاری در دنیا و آخرت می‌شود. کسی که به آن دچار است، در وادی حیرت و سرگردانی به سر می‌برد و سرانجام به ورطه گمراهی می‌افتد.

این حالت جهل، یکی از مراتب جنون است. عبد الله بن سنان گوید:

«ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَجُلًا مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ سَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۶۳)؛

به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: مردی است عاقل که گرفتار وسواس در وضو و نماز است. فرمود: این چه عقلی است که فرمانبری شیطان می‌کند؟ گفتم: چگونه فرمان شیطان می‌برد؟ فرمود: از او بپرس، وسوسه‌ای که به او دست می‌دهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت که از عمل شیطان است.»

راز این امر، آن است که قوه وهمیه در فرد وسواسی، «قوه خیال» را به کار می‌گیرد و برای او صورت‌های ذهنی یا خارجی می‌سازد و او را به کارهایی دیوانه‌وار وامی‌دارد. وسواسی آنچه را که وجود ندارد، واقعی می‌پندارد و به آنچه در نفس الامر موجود نیست، معتقد می‌شود. به طور کلی باید گفت که اگر قوه وهمیه، قوه خیال را به کار گیرد، می‌تواند تا بدان پایه بر قوای ظاهری و باطنی انسان اثر گذارد که موهومات را واقعی جلوه دهد. فرد وسواسی حتی می‌تواند دلایل دقیقی برای اثبات نجاست بیاورد، اما تمام آنها موهوم و بی‌پایه است و این در حالی است که او از ارائه حتی یک دلیل برای طهارت و پاکی ناتوان است.

وسواس بر دو قسم است: عملی و فکری. مراد از وسواس «عملی»، غیر متعارف بودن فرد در اعمال عبادی و غیر عبادی است. منظور از «فکری» نیز خطوط تصورات، پندارها و



خیالات واهی و بی‌اساس به ذهن انسان است. هر یک از این دو قسم، بدتر از دیگری است و هر دو، مرتبه‌ای از مراتب جنون و ناشی از عمل شیطان هستند که او «وسواس ختاس» است (موسوی لاری، ۱۳۷۸: ص ۶۸).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این زمینه فرموده‌اند:

«لَيْتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَ لِيُرَافَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لَا عَنِ اللَّهِ يَعْقلُونَ كَقَيْضِ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وَزَرًا وَ يُخْرَجُ حِضَانُهَا شَرًّا (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶)؛

باید خردسالان شما از بزرگان شما پیروی کنند و بزرگسالان شما نسبت به خردسالان مهربان باشند، و چونان ستم پیشه‌گان جاهلیت نباشید که نه از دین آگاهی داشتند و نه در خدا اندیشه می‌کردند، همانند تخم افعی در لانه پرنده‌گان نباشید که شکستن آن گناه و نگهداشتن آن شر و زیانبار است».

نتیجه آنکه، این صفت ناپسند، مصیبتی بزرگ است که رذایل و مصایب دیگری را در پی دارد. این بیماری، مفسده سوء ظن که سرانجام به بدگمانی به خداوند بزرگ می‌انجامد، را در پی دارد.

#### ۱-۲. خود محوری در اندیشه

استبداد، یعنی منفرد و زورگو بودن (ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۲۰۰). خود رأی بودن و استبداد اندیشه داشتن، یکی دیگر از عوامل انحرافات اخلاقی است، زیرا کسی که در چنگال استبداد رأی اسیر شده است، نه تنها از تحقیق در امور و مسائل علوم و معرفت‌های راستین سر باز می‌زند، بلکه با حالت استبداد و خودمحوری در اندیشه، نظر خود را برتر و بهتر از تمام افکار و عقاید دیگر می‌داند. از این رو به خود زحمت تحقیق درباره مسائلی که مخالف و مغایر با رأی و نظر خود است را نمی‌دهد. همچنین علاوه بر اینکه حاضر به مشورت و شنیدن نظر دیگران نیست، سعی می‌کند تا عقاید و افکار دیکتاتوری گمراه کننده خود را به دیگران تحمیل کند. به همین سبب، فردی که دچار استبداد رأی است، با ترجیح دادن افکار غلط خود بر افکار و عقاید صحیح دیگران، زمینه‌های انحرافی خود

و دیگران را فراهم می‌کند. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه ضمن محکوم کردن بینش دیکتاتوری، انسان را از گرایش بدین خصلت انحراف کننده بر حذر داشته و در اینباره فرموده‌اند:

«وَاسْتَأْذَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيَعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي إِذْعَانٍ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ سُبْحَانَهُ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أُعْتِرْتُهُ الْحَوِيَّةُ وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ تَغَرَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ (نهج البلاغه، خطبه ۱)؛

و در این زمان پروردگار بزرگ و بی‌مانند، از فرشتگان خواست که به عهد و وصیتی که نزد آنان است (سجده در برابر آدم) وفا کنند و در برابر بزرگیاش سر فرود آوردند. آنگاه خدای پاک فرمود: همگان در برابر آدم سجده کردند، جز شیطان که وجودش، سراسر نخوت و غرور و سرکش و خودمحوری بود، شقاوت و عداوت بر او فزونی یافت و طینت فانی و آتشین خود را برتر از سرشت آدمی دانست (به خاطر کبر و استبداد رأی حاضر به اجرای فرمان الهی نشد)».

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند: «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْذَرَ وَمَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ - وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُوبِهَا (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۰)؛ هر کس تسلط یافت، خود رأی می‌شود و هر کس خود رأی شد، هلاک می‌شود و هر کس با مردان مشورت کند، شریک عقل‌های آنها می‌شود». در شرح سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سه نکته وجود دارد: مقصود از «هر کس سیطره یافت، خود رأی می‌شود»، این است که روش پادشاهان در امور مورد علاقه‌شان، خودرأیی و تکروی است، از آن جهت که بر دیگران مسلطند و نسبت به خواهش‌های نفسانی خود، بلامنازعه‌اند. این سخن مانند ضرب‌المثلی است که آن را در مورد کسانی به کار می‌برند که به کاری دست یابند و بعد آن را به خود اختصاص دهند و دیگران را مانع شوند.

آن حضرت می‌فرماید: «هر که خود رأی شد، به هلاکت رسید»؛ زیرا تک روی انسان در

فکر و نظر خود و نپذیرفتن نصیحت و مشورت دیگران در جنگ و امثال آن، او را در معرض خطا قرار می‌دهد و باعث هلاکت او می‌شود، گویا امام علیه السلام فرموده است: هر کس خودرأی باشد، در معرض هلاکت است، بنابراین هلاکت را- از باب اطلاق ما بالفعل بر ما بالقوه- به جای: معرض هلاکت، به طور مجاز به کار برده است. همچنین، ایشان می‌فرماید: «هر کس با مردان مشورت کند، شریک عقل‌های آنان است». توضیح اینکه در آن صورت از بهترین نظر بهره‌برداری کرده و آن را به کار می‌بندد، پس تمام خرده‌های مردان، در اختیار او قرار گرفته است، چه او از نتایج خرده‌ها سود می‌برد. این سخن امام علیه السلام، تشویق به مشورت با دیگران است (ابن‌میثم، ۱۳۷۴: ج ۵، ص ۵۶۵).

نمونه تاریخی این عامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی را می‌توان در تاریخ پیدا کرد. زمانی که مؤمن آل فرعون با سخنانی منطقی و خیرخواهانه، فرعونیان را اندرز داد و نخست، قدرت مطلق آنان در سرزمین مصر را یادآور شد و اشاره کرد که با تصمیم عجولانه در مورد موسی علیه السلام و کشتن او، این حکومت را به خطر نیندازید و پیامدهای احتمالی را در نظر بگیرید، چون اگر عذاب الهی به سراغ شما بیاید، حکومت خویش را از دست می‌دهید و هیچ انسانی نمی‌تواند شما را یاری کند. در این زمان، فرعون که فردی متکبر و خودپسند و خودرأی بود، حتی به سخنان مشاوران و اطرافیان خود گوش نمی‌داد و خود را عقل کل می‌پنداشت، بر رأی و نظر خود لجاجت کرد و در مورد کشتن موسی علیه السلام پافشاری نمود، ترفند تبلیغاتی به کار برد تا اطرافیان خود را بفریبد و به آنان گفت که من شما را جز به راه، هدایت نمی‌کنم (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ج ۱۸، ص ۱۴۳).

تمثیلی که بیان شد، گرچه در مورد محدوده تاریخ و زمان حضرت موسی علیه السلام و فرعون بود، ولی می‌توان آن را به تمام دوران تاریخ بشر و گستره اجتماعات بشری تعمیم داد. چنانکه در جوامع امروزی شاهد استبداد رأی خفقان‌آور در گردانندگان جوامع هستیم که با دیکتاتوری و استبداد رأی می‌خواهند نظر و عقاید و افکار خود را بر جامعه تحمیل کنند و بدون علم، تحقیق و بررسی در حقایق، با تکیه بر افکار و عقاید ضد و نقیض خود، نظر خود را بر کشورها و جوامع دیگر تحمیل نموده و با روش زورمداری و تحت فشار قرار دادن

وضعیت اقتصادی و تهاجم فرهنگی و تبلیغات سوء بر علیه آنان، سعی در تحمیل نمودن رأی و افکار و عقاید خود به جوامع بشری دارند.

قرآن مجید کسانی را که دارای استبداد رأی هستند را به شدت محکوم کرده و فرموده است:

﴿ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي آكْتَةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلُوا مَا نَحْنُ بِعَاوِلُونَ ﴾ (فصلت: ۵)؛

مشرکان گفتند: دل‌های ما در مورد آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی، در پرده قرار دارد و گوش ما از شنیدن سخنان تو سنگین است، و در میان ما و تو حجاب و پرده‌ای ضخیم وجود دارد. پس تو به کار دین خود پیرداز و آنچه می‌خواهی بکن، ما نیز به آیین خود عمل کرده، آنچه را می‌خواهیم انجام می‌دهیم».

بنابراین خصلت ناهنجار استبداد رأی و تحمیل افکار و عقاید باطل خود بر افکار و عقاید صحیح دیگران علاوه بر فراهم نمودن زمینه انحراف اخلاقی فرد دیکتاتور و خودرأی، سبب انحرافات بسیاری نظیر رکود فکری و کژروی و خرافه‌گرایی و زورمداری در افراد جامعه می‌شود و پرده‌ای از غرور و عُجب و خودخواهی در مقابل چشمان آنان قرار می‌گیرد تا مانع از درک حق و حقیقت شده و با وجود کوردلی و رکود اندیشه، از درک حقایق حقه و از بینش صحیح و به تبع آن از گرایش و انگیزشی که نشأت گرفته از بینش صحیح است، محروم می‌کند و به تباهی و انحراف می‌کشاند، اما اگر به نفس خود خوشبین نباشد و به فکر خود دلگرم نباشد و از نور ایمان، برخوردار باشد، از دانشمندان دینی کمک بگیرد، در پی بحث علمی باشد و از اهل بصیرت مشکلات خود را بپرسد، این عوامل او را به حق رهنمون خواهند شد. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «بخشندگی، نگاه دارنده آبروست، و شکیبایی دهان بند بخردان، و عفو زکات پیروزی، و دوری کردن، کیفر خیانتکار، و مشورت چشم هدایت است، و آن کس که با رأی خود احساس بی‌نیازی کند، به کام خطرها افتد. و شکیبایی با مصیبت‌های شب و روز پیکار کند، و بی‌تابی زمان را در نابودی انسان یاری دهد، و برترین بنیازی، ترک آرزوهاست» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱).

رهبر انقلاب اسلامی در این زمینه فرموده‌اند:

«می‌بینید دشمن در کشورهای مختلف اسلامی چگونه عمل می‌کند؟ می‌بینید امروز دشمن در بوسنی هرزگوین چطور عمل می‌کند؟ یکی حرکت صربهاست، یکی هم حرکت امریکا و اروپا که با سکوت خودشان، با بی‌اعتنایی خودشان، با تظاهر به اهمیت دادن و در واقع اهمیت ندادن، به نسل‌کشی توسط صربها کمک می‌کنند. این، یک شیوه‌ی حرکت از طرف دشمن است؛ کار نوی است که دشمن انجام می‌دهد. در قضیه‌ی فلسطین می‌بینید که دشمن چه روش‌هایی را به کار می‌گیرد؟ در مقابله با نهضت‌های اسلامی در کشورهای مختلف، مثل الجزائر و جاهای دیگر هم می‌بینید که دشمنان جهانی و عوامل بومی آن‌ها چگونه حرکت می‌کنند؟ در هندوستان به گونه‌ای، در تاجیکستان به نحوی و در کشورهای مختلف، هر کدام بر حسب موقعیت، به نوعی. دشمن برای برخورد با نهضت‌های اسلامی به طور دائم در حال طراحی است. مسلمانان هم باید اذهان خودشان را هدایت کنند؛ با یکدیگر به مشورت پردازند؛ از تجربه‌های هم استفاده ببرند؛ راه‌ها را در مقابل یکدیگر باز، و به هم کمک کنند تا برای مقابله، راه‌های جدیدی بیابند. ای بسا تجربه‌ها که ما را به ابتکارات جدیدی دعوت می‌کنند» (بیانات رهبری، ۱۸/۱۱/۱۳۷۱).

### ۱-۳. تکیه بر حدس و گمان

یکی از عوامل زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی در بُعد اندیشه و بینش، تکیه بر حدس و گمان است، زیرا شناخت و معرفتی که بر حدس و گمان قرار گرفته باشد، نه حاکی از واقعیت است و نه تضمین واقعیت می‌کند، چون عمل انسان باید بر اساس شناخت و معرفتی قرار بگیرد که وجود و تحقق آن در واقعیت وجود داشته باشد، چراکه شناخت باید بر پایه یقین و حتمی بودن استوار باشد، نه «شاید» و «احتمال» که این حالت از عوامل زمینه‌ساز بسیاری از انحرافات اخلاقی نظیر سوءظن به خلق و خدا و شک و شبهه و ترویج خرافه‌گرایی و ... است. برای مثال، اگر شخصی می‌گوید: «من حدس می‌زنم که امروز زلزله

بباید»، این حدس و گمان، نه وجود زلزله در آن روز را اثبات می‌کند و نه تضمین‌کننده وقوع زلزله در آن روز خواهد بود. امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَةِ بِالظَّنِّ؛ قضاوتی که با تکیه به ظن و گمان باشد، عادلانه نیست» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۰). قرآن کریم با حدس و گمان و دنبال کردن آنچه به حتم و یقین نرسیده است، به شدت مخالفت کرده و فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۶)؛ «از چیزی که به او علم و یقین نداری پیروی مکن، حقا که گوش و چشم و دل، همه آنها از پیروی باطل مؤاخذه خواهند شد». «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس: ۳۶)؛ «و بدرستی که حدس و گمان انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند». «اتَّبِعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَنَسِيَ مَا هُمْ مِنَ نَاصِرِينَ» (روم: ۲۹)؛ «بلکه ستمکاران از آراء و اهواء خود بدون رسیدن به علم و درک حقیقت پیروی می‌کنند و کسی که خدا او را گمراه کند چه کسی می‌تواند او را به مقصود برساند، این افراد یار و یاورى ندارند».

رهبر انقلاب اسلامی در این باره می‌فرمایند:

«ما این انقلاب و این نظام عظیم را محصول مجاهدت یک ملت بزرگ و فداکاری‌های عظیم جوانانی می‌دانیم که چه در دوره‌ی انقلاب، چه در دوره‌ی دفاع مقدس، چه بعد از آن تا امروز فداکاری کردند؛ مثل خود شماها که در صحنه‌های مختلف حضور دارید و گاهی کارهای بزرگی انجام می‌گیرد. نمی‌توانیم تداوم این نظام را و حرکت کلی این نظام را در سطحی که تصمیم‌گیری کلان رهبری در او لازم است، به حدس و گمان و این چیزها مبتنی کنیم» (بیانات رهبری، ۱۳۸۸/۶/۴).

## ۱-۲. عوامل گرایشی

منظور از عوامل گرایشی، مواردی است که در عمل انسان نقش دارند و به‌کار نگرفتن عقل عملی، سبب ایجاد این عوامل شده است. به وسیله عقل نظری، آدمی به درک و فهم و دریافت معارف الهی و احکام و تکالیف شرعی و فضایل اخلاقی نایل می‌شود و عقل

عملی که با آن به آنچه دریافته است، عمل می‌کند و نهان و آشکار خویش را می‌آراید (خلجی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۲۸۱).

عقل نظری که مبنای فلسفه الهی و علوم طبیعی و ریاضی است، کارش قضاوت درباره واقعیت‌هاست، اما عقل عملی مبنای علوم زندگی است و مورد قضاوتش تکلیف و وظیفه است. راه و روشی که انسان در زندگی اتخاذ می‌کند، مربوط به چگونگی داوری عقل عملی اوست (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۷: ج ۲۳، ص ۷۱۳).

از آنجا که حوزه فعالیت عقل عملی انسان، همان حوزه تمایلات و شهوات و احساسات است، طغیان هوس‌ها و تمایلات، در عقل و طرز تفکر عملی انسان - که می‌بایست مفهوم خوب و بد و تکلیف و وظیفه را بسازد - اثر قطعی دارد و در برابر چراغ فروزان عقل، مه غلیظ ایجاد می‌کند و جلو پرتوافکنی عقل را می‌گیرد. اینکه در روایات اسلامی، هوا و هوس، دشمن عقل معرفی شده، به خاطر این است که هوس، قدرت عقل را تضعیف و تأثیرش را خنثی می‌کند. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ؛ خطرناک‌ترین دشمنت، نفس‌آماره و احساسات سرکش توست که میان دو پهلوی توست» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵: ج ۴، ص ۵۹) امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «الْهَوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ؛ هوا و هوس دشمن عقل است» (نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۱، ص ۲۱۲). امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ج ۱۹، ص ۴۱)؛ بیشتر زمین خوردن‌های عقل جایی است که برق طمع جستن می‌کند. وقتی که تقوا آمد، هوا و هوس را به زنجیر می‌کشد و رام می‌سازد و در نتیجه، عقل آزاد می‌گردد و دستش باز می‌شود و از همین جا می‌توان به تأثیر تقوا در افزایش روشن‌بینی و بصیرت عقل پی برد.

در حدیثی، رسول اکرم ﷺ ضمن تشریح صفات افراد با ایمان، این خصوصیات را از مزایای آنان می‌شمارند: «لَا يَحِيْفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ، صَبُورًا فِي الشَّدَائِدِ، لَاجِبُورًا، وَلَا يَغْتَدِي وَلَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ، وَلَا يَرُدُّ الْحَقَّ عَلَى عَدُوِّهِ» (ابن‌همام اسکافی، ۱۳۸۸: ص ۱۴۸)؛

(از مزایای برجسته شخص با ایمان، این است که) به سبب خصومت با

کسی، از مسیر عدالت منحرف نمی‌شود و راه ستمگری را در پیش نمی‌گیرد و به اتکای روابط دوستانه با دیگری، خود را به گناه آلوده نمی‌سازد؛ او فردی متجاوز و ستمگر نیست؛ به سخنان باطل دوست، ترتیب اثر نمی‌دهد؛ دشمن را تنها به علت خصومت، از حق مشروع خود محروم نمی‌سازد».

با اینکه دو سرمایه گران‌بهای عقل و وجدان در اختیار انسان قرار گرفته است، ولی او در استفاده و بهره‌برداری از آن‌ها کاملاً آزاد است؛ ولی اینکه آدمی قسمتی از تمایلات طبیعی خویش را مقهور کند و بخشی از وجودش - یعنی طبیعتش - مغلوب جزء دیگر از آن، یعنی عقل و وجدان اخلاقی شود، غایت آزادی است. جایکه میان عقل و وجدان و خواهش‌های سرکش نفسانی، تزامنی پیش نیاید، عقل و وجدان بر سریر قدرت جای دارند و اطاعت از ندای آن‌ها به سهولت امکان‌پذیر است و قدرت این دو حتی از مراجع قدرت برونی هم بیشتر است؛ چه فرد در این تصور است که احکام آن‌ها فرامینی است که خود صادر می‌کند و به این سبب نمی‌تواند، بر خویشتن بشورد و از اطاعت آن‌ها سرباز زند، ولی هنگامی که پیروی از آن‌ها مستلزم بی‌اعتنایی و سرکوبی یکی از غرایز درونی باشد، اشکال بزرگی پیش خواهد آمد و در بسیاری از موارد نیروی مقاومت عقل و وجدان در برابر قدرت کوبنده غرایز درهم شکسته می‌شود و ناچار به عقب‌نشینی می‌گردند و میدان برای تاخت‌وتاز به دست نیروی غریزه می‌افتد؛ بشر در هر شرایطی باشد، همواره از ناحیه هوای نفس مورد تهدید قرار می‌گیرد، ولی خداپرست حقیقی که ایمان در اعماق قلبش ریشه ثابت دارد و به جنبه‌های مذهبی توجه خاص می‌نماید، به اتکای همین ایمان بر هوا و هوس‌های مخرب خویش حاکم است و در پرتگاه زندگی و لحظات خطر، دعوت تمایلات نامشروع و خواهش‌های ناروای خویش را رد می‌کند و با کمال قدرت و نیرومندی، در برابر غرایز سرکش، مقاومت و ایستادگی نشان خواهد داد (موسوی لاری، ۱۳۷۶: ص ۸۳).

از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی در بُعد گرایش که مانع از ایفای درست نقش عملی در محافظت از روح انسان در برابر طغیان شهوات و طوفان غضب می‌شوند، عبارتند از:



## ۲-۱-۱. یکدندگی و لجبازی

یکی از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی یکدندگی و لجاحت است. لجاحت از لوازم جهل و نادانی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۴۳۲). در اصطلاح، جمع کردن بدی و بسیار جدل کردن با مردم، لجاجت است و نیز لجاجت، به معنای دشمنی کردن و ایستادگی نمودن بر باطل است. مراد از لجاجت این است که شرّ لجاجت دارد، یعنی نفس بر سر آن خصومت می‌کند یا ایستادگی می‌کند. پس تا کسی جهاد با نفس نکند، نمی‌تواند لجاجت را از خود دور کند (خوانساری، ۱۳۶۶: ج ۳، ص ۳۲۳).

لجاجت معمولاً در امور باطل به کار میرود، ولی گاه در اموری که جنبه مثبت دارد نیز این واژه به کار رفته است. مانند حدیث معروف: «مَنْ قَرَعَ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار ورزد و ایستادگی کند، سرانجام در باز می‌شود و وارد خواهد شد» (خویی، بیتا: ج ۱، ص ۱۹۹).

قرآن کریم نیز این واژه را در مورد طغیان به کار برده و می‌فرماید: «لَلْجُورِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (مؤمنون: ۷۵)؛ «آنها در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و در این وادی سرگردان میمانند». یکی از آثار سوء لجاجت این است که اگر انسان لجوج، مشاور مورد اطمینان باشد، علاوه بر انحرافات اخلاقی خود، دیگران را نیز را به انحطاط اخلاقی میکشاند، چنانکه امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «الْجَاجَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ؛ لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می‌برد» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۹). مشاور لجوج حالت روانی معتدل نداشته، محکوم صفات انحرافی نفسی خویش است، چنین حالتی نمیگذارد انسان در مقام مشورت، رأی مطابق عقل و خرد را صادر نماید، پس علم مشاور و رأی او، حالت ارشاد و استحکام را نداشته و قابل اطمینان نیست و پیروی از او در مقام مشورت شایسته نیست (حقانی، حسین، ۱۳۸۳: ص ۱۰۲). لجاجت زمینه ساز مفسد و انحرافات اخلاقی است و این مفسد به قدری زیاد است که گاهی سرچشمه بروز جنگ‌های خونین است، همانگونه که امام علی علیه السلام فرموده است: «إِيَّاكَ وَ مَدْمُومَ الْجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحُرُوبَ؛ از خصلت‌های نکوهیده لجاج پرهیز که آتش جنگ‌ها را شعله ور می‌سازد» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ص ۴۶۴).

## ۲-۱-۲. عشق ناروا و افراطی

عشق و علاقه و دوست داشتن‌های بیش از حد که نوعی اسارت و در دام گرفتار شدن دل است، از عوامل انحرافات اخلاقی است که مربوط به بُعد گرایش انسان است. انحرافات نظیر: عدم فکر صحیح و قضاوت عادلانه، هر لحظه دل را به سوی گردانیدن، کوردلی، ناامیدی در صورت ناکام ماندن از جذب وابستگی عاطفی و در نهایت انحراف از مسیر حق را به دنبال خواهد داشت. چنانکه امام علی علیه السلام فرموده است:

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا ... (نهج البلاغه، خطبه، ۱۰۹)؛ هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، باچشمی بیمار می‌نگرد و باگوشی بیمار میشوند. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته بی‌اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد، او نیز بر می‌شود و هر چه هشدارش دهند، از آن نمی‌ترسد».

انسان یک موجود آزاد و رهاست؛ همین قدر که خود را به چیزی بست، آزادی و رهایی از او گرفته شده است. پس جوهر و حقیقت انسان و ارزش ارزش‌ها و مادر ارزش‌های انسان در این مکتب، آزادی و اختیار است و انسان اگر بخواهد نگهبان انسانیت خود باشد که انسانیتش محو و مسخ نشود، باید آزادی خود را حفظ کند و اگر بخواهد آزادی خود را حفظ کند، باید خودش را از هرچه رنگ تعلق پذیرد، آزاد نگه دارد (مطهری، ۱۳۷۷: ص ۳۱۰-۳۰۹). انسان به دست خود، به سبب انواع وابستگی‌ها و تعلقات، از خویش سلب آزادی می‌کند و هر چه میزان وابستگی و تعلقش بیشتر باشد، بندهای اسارتش محکم‌تر است (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۴۸۸).

حجاب تعلقات، حجابی از حُجب ظلمانی و رنگ و خصوصیتی است در روح که به تناسب خود و به تناسب روح انسان، عینیت دارد و غیر از حجاب‌های دیگر است و به نحو

خاصی حاجب از حق و وجه حق است. خارج شدن از این حجاب ظلمانی و کنار زدن آن نیز برای خود راه خاصی دارد. راه خروج از این حجاب، جهاد با نفس و جهاد اکبر است. با مجاهدات پی‌گیر عملی و با مخالفت با نفس و هوای آن و مراقبت بر این مخالفت و صبر و استقامت در این مخالفت، این حجاب ظلمانی کنار می‌رود و انسان از آن رها می‌شود. دامنه این حجاب ظلمانی بسیار وسیع و ابعاد گسترده و مراتب آن بسیار زیاد و تعداد آن نامعلوم و بیش از آن است که به شماره آید. با فکرکردن و تصوّر کردن و با گفتن و با نوشتن و نظایر اینها نمی‌شود به ابعاد و مراتب و تعداد حجاب تعلّقات پی‌برد (کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۱۱۸).

در مقام عمل و در مقام سیر و حرکت جدّی و صادقانه معلوم می‌شود که حجاب تعلّقات چه بوده و چه هست و ابعاد و مراتب آن چیست و چگونه است و تعداد آنچه اندازه و چقدر است؟ کسی که به مقام عمل نیامده و صادقانه قدم در راه سلوک نگذاشته است، نمی‌تواند بفهمد و تصوّر کند که در وجود او و در دل و قلب او چه تعلّقات و اسارت‌هایی هست و نمی‌تواند به ابعاد و مراتب و تعداد تعلّقات‌های موجود در قلب خود و حاکم بر خود، پی‌برد. آنچه در مقام بیان لفظی می‌توان گفت این است که، تعلّق به غیر حق، حجاب حاجب از حق است و تعلّق به هر چیزی از اغیار، حجابی است به جای خود. گرچه حجاب تعلّقات آنچنانکه باید، در اذهان عامه مردم مطرح نیست، ولی قرآن کریم اهمیّت زیادی برای آن قائل شده است. در بسیاری از آیات، چه با صراحت و چه با اشارت، به مسئله تعلّقات و وابستگی‌ها و اسارت‌ها پرداخته و آنها را حجاب بین انسان و بین خدای متعال می‌دانند. در نظر عامه مردم، تعلّق به مباحات و علاقه داشتن به حلال و مباح و به آنچه حرمت ندارد، بی‌اشکال بوده و ضرری از این قبیل علقه‌ها متوجّه انسان نمی‌شود و به دلیل اینکه خدای متعال از مباحات و حلالها نهی نفرموده و اجازه استفاده و تمتّع از آنها را داده، هیچ مانعی از پرداختن به مباحات و التذاذ از آنها و دل دادن و علاقه داشتن به آنها وجود ندارد.

در نظر عامه مردم، آنچه باید از آن اجتناب نمود، همان محرّمات است و بس، و از مباح و حلال، نه تنها اجتناب و کناره‌گیری لزومی ندارد، بلکه باید از حلال‌ها و مباح‌ها بهترین و

بیشترین بهره‌ها را برد و با تمام وجود به آنها مشغول بود و فانی در آنها گشت و از هر فرصتی در این راه استفاده کرد و بالأخره باید خود را اسیر آنها قرار داد و قلب را پُر از محبت و علقه به آنها، و پُر از خواست و طلب آنها، و مملوّ از اغیار نمود و با این وضع و با این حال هم بدون هیچ‌گونه گرفتاری در عوالم بعدی، منتظر لقای حق در یوم لقاء بود. البته در اینکه مجتمع اسلامی باید مستقلّ و از زندگی بهتر و از رفاه و آسایش و از امکانات همه‌جانبه به نحو احسن برخوردار باشد و احتیاجی به کفّار و معاندین نداشته و از این راه، سیادت و عظمت خود را حفظ بکند، و اینکه این امر باید با تلاش و جهاد خود مسلمین تحقّق یابد، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد و این، دستور مسلّم قرآن و اسلام است، ولی این بدان معنی نیست که مقصد و مقصود مسلمین، همان تمتّعات دنیوی و مادی است، و بدان معنی نیست که دل به اغیار بدهند و اسیر آنها باشند و دل و قلب آنان مملوّ از تعلق‌ها و اسارت‌ها و خواستن‌ها و آرزوها و اشتیاق‌ها و انس‌ها نسبت به مظاهر دنیوی و نسبت به مادیات باشد، منظور این است که در یک چنین زمینه متناسب و شرایط مساعد، راه حرکت عبودی برای مسلمین هموار شود تا بهتر بتوانند به سیر به سوی مقصد اصلی بپردازند. قرآن کریم در آیات متعدّد با لحن‌های مختلف و با اشارات متنوّع به این حقیقت اشاره می‌کند که انسانها در سفر خود به سوی حضرت حق، از هر غیري باید پاک باشند و در دل خود، هوای غیر را نداشته باشند. می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ؛ خداوند در درون یک مرد دو قلب (دو مبدأ ادراک و اراده) قرار نداده» (احزاب: ۴).

خداوند متعال در سوره فرقان می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان: ۳۳ و ۳۴)؛  
 «ای رسول، آیا می‌بینی کسی را که هوای خود را معبود خود ساخته است؟ آیا تو می‌توانی او را نجات بدهی؟ آیا گمان می‌کنی که اکثر آنها می‌شنوند و تعقل می‌کنند؟ اینان در بی‌فکری و بی‌عقلی همانند چهارپایانند و بلکه گمراه‌تر نیز هستند».

در این آیه شریفه، تعلق به غیرداشتن، یا هوای غیر، مسئله ساده‌ای حساب نمی‌کند، بلکه تعلق داشتن به غیر و هوای غیر را یک امر بسیار مهم و خطرناک می‌داند و می‌فرماید: کسی که هوای غیر حق را دارد، در حقیقت همان را معبود و مطلوب خود قرار داده است. چنین کسی راه به جایی نمی‌برد و در راهی که به حق می‌رساند، نیست، زیرا که همین تعلق و هوا، او را به سوی همان چیزی که مطلوب اوست، می‌برد و پیدا است که مطلوب و معبود خیالی او که تابشی بیش نیست، برچیده خواهد شد و او مطلوب و معبود خود را گم خواهد کرد و با خسران و هلاکت و حرمان، مواجه خواهد شد، چه اینکه او اصل را نمی‌خواسته و در طلب او نبوده و آنچه فرع و تابش بود نیز بقاء و دوام نداشت. به تعبیر قرآن کریم: «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَلُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ»؛ و معبودهای خیالی که در زندگی دنیوی داشتند، از نظرشان محو می‌گردند و می‌بینند که راه فراری از هلاکت و عذاب ندارند» (فصلت: ۴۸).

آنچه انسان در زندگی دنیوی خود به آن علاقه پیدا می‌کند و اسیر می‌شود و دل می‌دهد، تابشی است گذرا و جلوه‌ای است از بالا که می‌تابد و می‌گذرد. دل دادن به آن، جز با ماندن از مقصود اصلی و بازگشت و محو شدن این تابش و در نتیجه، سرگردانی و خسران و به دنبال همه اینها عذاب و گرفتاری، عاید دیگری نخواهد داشت. در آیه ۲۴ سوره توبه می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه: ۲۴)؛

«ای پیامبر، بگو ای مردم! اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که دارید و از کساد آن می‌ترسید و مسکن‌هایی که بدانها دلخوش هستید، نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول خدا و محبوب‌تر از جهاد در راه خدا باشد، پس منتظر باشید تا امر خدای متعال تحقق یابد و خدا قومی را که فاسق هستند، هدایت نمی‌کند».

در این آیه که خطاب به مسلمین و مؤمنین است، تعلق و وابستگی به اغیار، از قبیل پدران و پسران و زنان و نظایر اینها، به نحوی که نزد انسان، از خدا و رسول و جهاد فی سبیل الله محبوب تر باشند، انحراف در مسیر بندگی شناخته شده و موجب مورد مؤاخذه قرار گرفتن انسان و نیز، مانع از شمول هدایت خاص الهی و حرکت مطلوب در صراط مستقیم، بیان شده است. این آیه شریفه، با صراحت کامل به این حقیقت دلالت می‌کند که تعلق‌ها و وابستگی‌ها هم انسان را مورد مؤاخذه الهی قرار می‌دهد و در عوالم بعدی برای انسان گرفتاری‌ها پیش می‌آورد و هم در حرکت انسان در صراط توحید آن چنانکه باید، و در سلوک الی الله، به سهم خود حاجب است و نمی‌گذارد انسان به سوی مقصد اصلی که لقای حضرت حق است، به خوبی به راه افتاده و پیش برود.

#### ۲-۱-۳. عوامل تعلقات

لازمه تعلق و وابستگی انسان چند چیز است: اولاً وقتی انسان وابسته به چیزی مثل پول شد و پول نقش اساسی را در فکر و ذهن و خواست او بازی کرد، آن پول توجه انسان را از «خود» به پول جلب می‌کند و نتیجه‌اش، خود فراموشی است. همین قدر که انسان به چیزی وابسته شد و تعلق پیدا کرد، اولین خصلتش این است که خودآگاهی را از انسان می‌گیرد، یعنی او را از خودش غافل می‌کند و توجه انسان را به آن چیز جلب می‌کند. هیچ وقت این انسان به یاد خودش نیست، به یاد آن محبوب و مطلوبش است، حالا می‌خواهد آن محبوب پول باشد، پُست باشد، شغل باشد، هرچه می‌خواهد باشد.

پس اولین اثر وابستگی به اشیاء این است که خودآگاهی را از انسان می‌گیرد و این خود برای انسان یک سقوط است که خودآگاهی را از او نفی می‌کند و به جای یک موجود خودآگاه، یک موجود «خودغافل» و «غیرآگاه» می‌شود. اگر درباره آن شیء از آن انسان سؤال کنی، دقیق‌ترین اطلاعات را به تو می‌دهد، ولی از خودش بی‌خبر است. خصلت دوم این تعلقات این است که انسان از ارزش‌های خود و ارزش‌های انسانی غافل می‌شود و همه توجهش معطوف به ارزش‌های آن شیء می‌شود. برای یک آدم پول پرست، آن چیزهایی که ارزش انسانی است، ارزش ندارد، اصلاً خود او برای خودش ارزش ندارد. شرافت و کرامت

در ذهن او نقشی ندارد، آزادی و آزادگی در ذهن او نقشی ندارد و هرچه هست پول است. ارزش‌های پول برای او ارزش است، ولی ارزش‌های خودش برای خودش ارزش نیست. ارزش‌های خودش در نظر او سقوط می‌کند و ارزش‌های غیرخودش (آن شیء) زنده می‌شود. خصلت سوم این است که وابستگی به یک شیء اسارت می‌آورد. وقتی انسان خودش را به یک چیز بست، قهراً از جریان و حرکت و تکامل می‌ایستد، چون به آن چیز مثل حیوانی که او را به یک درخت یا میخ طویله بسته باشند، بسته شده است.

شما اگر یک انسان یا حیوان و یا اتومبیل را به یک درخت ببندید، جلو جریان و حرکت او را گرفته‌اید، یعنی او را راکد و منجمد و متوقف کرده‌اید و به تعبیر فارسی امروز، او را از حالت «شدن» به حالت «بودن» تبدیل کرده‌اید (مطهری، ۱۳۷۷: ص ۳۰۹).

رهبر انقلاب اسلامی در این باره فرموده‌اند:

«چه شد که این پیروزی به دست آمد؟ برادران و خواهران عزیز در سراسر کشور! چه شد که شما پیروز شدید؟ آیا جز ایمان شما، توکل شما به خدا، تصمیم شما برای ایستادگی در مقابل دشمنان خدا، وحدت کلمه‌ی شما که به هیچ وسیله‌ای نتوانستند آن را در هم بشکنند، فداکاری قهرمانانه‌ی جوانان شما؛ جوانانی که در عین جوانی، از لذت‌های دنیا گذشتند و تسلیم وسوسه‌ها نشدند؛ و پدر و مادری که از جوانانشان گذشتند و تسلیم وسوسه‌ی محبت و عشق به اولادشان نشدند؛ و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و نگرستن به هدف عالی، یعنی سربلندی اسلام و مسلمین پیروزی ملت ایران عامل دیگری داشت؟ اگر ایران در آن روزی که دشمن از همه طرف به آن حمله کرد، به شرق یا به غرب، به امریکا، به اروپا، به شوروی رو می‌آورد، باز هم پیروز شده بود؟ نمی‌گذاشتند پیروز بشود. جنگ تمام می‌شد، اما جنگ بدون پیروزی و بدون افتخار؛ سلطه‌ی خودشان را بر این ملت از سر می‌گرفتند» (بیانات

رهبری، ۱۳۷۰/۷/۵).

## نتیجه گیری

عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی انسان را می توان از ابعاد گوناگونی به تحقیق و بررسی نشست؛ زیرا پدیده انحراف، رابطه تنگاتنگی با ماهیت و حقیقت انسان دارد. از آنجا که در نهج البلاغه، انسان شناسی دقیق و جامعی ارائه شده است، می تواند در شناخت ابعاد گوناگون این پدیده راهگشا باشد. در آموزه های نهج البلاغه و بیانات مقام معظم رهبری، عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی مربوط به نفس ناطقه انسان، در دو بُعد ادراکی که مربوط به عقل نظری و تحریکی و گرایش که مربوط به عقل عملی است، آمده است. نتایج تحقیق نشان داد که اصلی ترین عامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی، جهل است که مربوط به بُعد قوای ادراکی و بینشی انسان است، زیرا سبب فراموش کردن یا نادیده گرفتن خدای سبحان می شود و این مسئله زمینه را برای دو امر فراهم می سازد؛ نخست جداسدن از فطرت انسانی، دوم، جداسدن انسان از آموزه های وحیانی. قرآن کریم سرشار از بینش ها و راه حل های عملی برای فایق آمدن بر مشکلات اخلاقی و پیشگیری از انحرافات اخلاقی است. عامل دیگر انحراف اخلاقی، تعصب و لجاجت و خیال پردازی است که مایه دوری از حق و محروم شدن از سعادت است. عشق و وابستگی بی جا و افراطی، از عوامل دیگر زمینه ساز انحرافات اخلاقی در بُعد گرایش و قوای تحریکی انسان است، زیرا وابستگی غیرمنطقی به چیزی تا آنجا پیش می رود که انسان حق را فدای آن کند. در صورت عدم توازن عقل و احساس، یعنی بینش و گرایش، شرایط و زمینه انحراف و انحطاط اخلاقی فراهم می شود و انسان را از هدف خلقت و سعادت ابدی دور و محروم می کند. از این رو، با شناخت این عوامل و با جهاد با نفس و تقوا پیشگی، می توان بین عقل و عواطف توازن ایجاد کرد و با عمل به فرامین و قوانین الهی که خداوند تنها قانونگذار عالم هستی است و عقل نظری تنها قانون شناس است و عقل عملی اجراکننده آن قانون، عقل عملی را تقویت کرد و فتیله چراغ عقل نظری را بالا نگه داشت. اینکه بنابر آیات وحی، با تقوا پیشگی خداوند، قدرت تشخیص حق از باطل به انسان داده می شود، اشاره به اجرای قوانین الهی توسط گرایش و عقل عملی دارد تا از این طریق، یعنی عمل به علم و تقوا و مراقبه، بتوان از انحرافات اخلاقی جلوگیری کرد و به سر منزل سعادت راه یافت.



## فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: کاظم عابدینی مطلق، تهران: انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۹ ش.
۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
  ۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم: دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
  ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، نُحِفُ الْعُقُولِ فِيمَا جَاءَ مِنَ الْحِكْمِ وَالْمَوَاعِظِ عَنْ آلِ الرَّسُولِ، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
  ۴. اہم میثم، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ابن میثم، بیجا: دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲ ش.
  ۵. ابن میثم، میثم بن علی، شرح بر صد کلمه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه و تصحیح: عبدالعلی صاحبی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش.
  ۶. ابن ہمام اسکافی، محمد بن ہمام بن سہیل، تکامل و طہارت روح، ترجمه و تصحیح: عبد الله صالحی، قم: نور السجاد علیہ السلام، ۱۳۸۸ ش.
  ۷. ایزدی، عباس، اخلاق ایزدی: بیست گفتار اخلاقی - عرفانی، قم: اجر، ۱۳۸۴ ش.
  ۸. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: ۱۳۶۶ ش.
  ۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق.
  ۱۰. جزایری، محمد علی، درس اخلاق اسلامی، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲ ش.
  ۱۱. سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، بیجا: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷ ش.
  ۱۲. حقانی، حسین، پژوهشی در ارزشهای اسلامی از دیدگاه قرآن و احادیث، تهران: دانشگاه الزهراء علیہا السلام، ۱۳۸۳ ش.
  ۱۳. خلجی، محمد تقی، اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجادیہ)، قم: پرتو خورشید، ۱۳۸۳ ش.
  ۱۴. راغب اصفہانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه: سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴ ش.
  ۱۵. رضایی اصفہانی، محمد علی، تفسیر قرآن مهر، قم: پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷ ش.
  ۱۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی، منیة المرید، تصحیح: رضا مختاری، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۹ ق.
  ۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
  ۱۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، راه روشن: ترجمه کتاب المحجۃ البیضاء فی تہذیب الإحیاء، ترجمه: محمد صادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
  ۱۹. کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفہان، سیری در سپهر اخلاق، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۹ ش.

۲۰. کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد: مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۳۸۴ ش.
۲۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، قم: صدرا، ۱۳۷۷ ش.
۲۲. مظاهری، حسین، سیر و سلوک، قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، ۱۳۸۸ ش.
۲۳. مظاهری، حسین، کاوشی نو در اخلاق اسلامی و شئون حکمت عملی، ترجمه: محمود ابوالقاسمی، حمیدرضا آژیر، تهران: ذکر، ۱۳۸۳ ش.
۲۴. مظاهری، حسین، اخلاق در اداره، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، و همکاران، پیام امام: شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)، قم: نسل جوان، ۱۳۸۵ ش.
۲۷. موسوی لاری، مجتبی، بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. موسوی لاری، مجتبی، رسالت اخلاق در تکامل انسان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تصحیح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
۳۰. هاشمی خویی، حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ترجمه: حسن حسنزاده آملی و محمد باقر کمرهای، تصحیح: ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه الإسلامیه، ۱۴۰۰ ق.